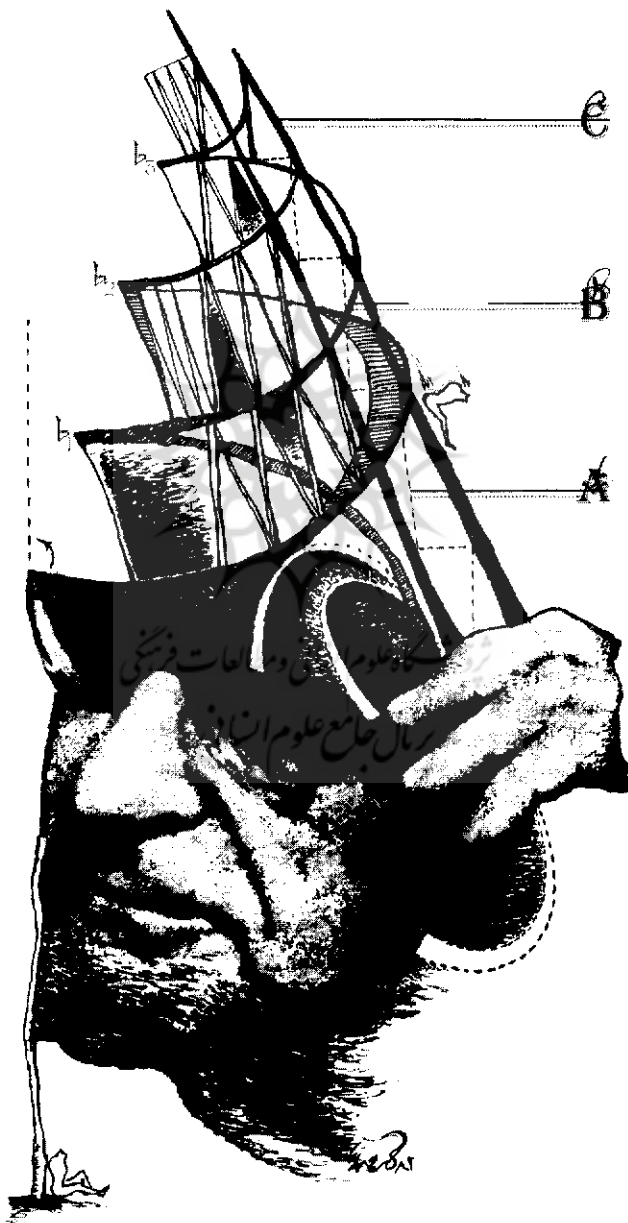


گفتگو با کارن یویر



بریان مگی

ترجمه ابوالفضل رجبی

مگی: کارل پوپر^۱ به سال ۱۹۰۲ در وین زاده شد و تا ۳۰ سالگی در همانجا زیست. او هیچگاه به عضویت حلقه وین، در نیامد، زیرا با وجود علائق مشترک، آموزه‌های ایشان را نمی‌پذیرفت. حتی می‌توان گفت که پوپر اولین کتابش را با عنوان *Logik der Forschung* یا «منطق پژوهش» علیه حلقه وین نگاشته است. هر چند این کتاب، در پاییز ۱۹۴۳ به چاپ رسید، اما متأسفانه ترجمه انگلیسی آن (با عنوان *منطق اکتشاف علمی*)^۲ یک ربع قرن بعد انتشار یافت. به اعتقاد من، اگر این کتاب زودتر در اینجا منتشر می‌شد، فلسفه یک نسل کامل انگلستان به گونه‌ای دیگر می‌بود.

پوپر در ۱۹۳۷ وین را ترک کرد و سالهای جنگ را در نیوزیلند گذراند. در آنجا، اثری دو جلدی به انگلیسی نگاشت که اول بار، موجبات شهرت وی را در جهان انگلیسی زبان فراهم آورد؛ یعنی جامعه باز و دشمنان آن.^۳ این کتاب، بیانیه‌ای کاملاً مستدل و برجسته بود که از دموکراسی^۴ در مقابل مخالفان فلسفیش (به خصوص افلاطون و مارکس) و نیز خودکامگی^۵ دفاع می‌کرد. همزمان با جامعه باز، برای اولین بار کتابی کم حجم‌تر با عنوان *فقر تاریخی‌گرایی*^۶ به صورت مجموعه مقالات منتشر شد. این کتاب روشهای علوم اجتماعی- نظری

را مورد بحث قرار می‌داد و مکملی برای جامعه باز به حساب می‌آمد. می‌توان آخرین اثر پوپر، با نام حدسها و ابطالها^۷ را نیز مکملی برای کتاب نخست و سازنده وی، یعنی منطق اکتشاف علمی به حساب آورد. پوپر از ۱۹۴۵ به تبعیت انگلستان در آمد و در آموزشگاه اقتصاد لندن شروع به کار کرد. اخیراً وی از این مؤسسه، با درجه استادی منطق و روش علمی^۸ باز نشسته شد.

آقای پوپر، در گفتگوهای قبلتان، فیلسوف بودن را امری تأسف برانگیز دانسته‌اید، چرا؟

پوپر: بله، من نمی‌توانم از اینکه فیلسوف خوانده می‌شوم، به خود بی‌الم.

مگی: حرف شما بسیار عجیب به نظر می‌رسد. چرا چنین اعتقادی دارید؟

پوپر: در طول تاریخ فلسفه، مباحثی فلسفی که احساس سرافکنندگی مرا برانگیزند، بسیارند. در مقابل، تعداد مباحثی که مایه سرفرازی من باشند، بسیار اندکند.

مگی: اما حتی اگر فیلسوف بودن را مایه مباهات ندانید، دست کم با ارزش به حساب می‌آورد.

پوپر: شاید بتوانم برای وجود فلسفه، دفاع یا عذری بیاورم یا نیاز به تفکر درباره فلسفه را توجیه کنم.

مگی: و این عذر و دلیل [چه می‌تواند باشد؟

پوپر: دفاع مورد نظر من آنست که هر کسی [برای خود] فلسفه‌ای دارد؛ ما همه؛ من، شما و هر کسی [برای خود فلسفه‌ای داریم]. همه ما، دانسته یا



ندانسته، امور بسیاری را مسلم فرض می‌کنیم. این پیش‌فرضهای غیر انتقادی، غالباً خصلتی فلسفی دارند. هر چند این فلسفه‌های [شخصی] ما گاهی درستند، اما غالب اوقات نادرست خواهند بود. تنها راه ممکن، برای تشخیص درستی یا نادرستی عقایدمان، آزمون انتقادی^۹ این فلسفه‌هاست که به طور غیر نقادانه مسلم فرض کرده‌ایم. به گمان من، این آزمون انتقادی، کارکرد فلسفه و دلیل وجودی آنست.

مگی: آیا می‌توانید مکتب فلسفی غیر نقادانه‌ای را در روزگار ما ذکر کنید که به آزمون انتقادی نیازمند باشد؟

پوپر: فلسفه‌ای بسیار بانفوذ، از آن نوع که من در ذهن دارم، ظهور امور «بد» و منفور، مانند جنگ، فقر و بیکاری، در جامعه را محصول نیتی بد و تصمیمی شوم می‌داند؛ یعنی کسی «تعمداً» به این امور صورت می‌بخشد؛ و البته کسی نیز از آنها بهره‌مند می‌شود. من این پیش‌فرض فلسفی را نظریه توطئه جامعه^{۱۰} خوانده‌ام. می‌توان این پیش‌فرض را مورد نقادی قرار داد و به گمان من، نادرستی آن قابل اثبات است: [زیرا] بسیاری وقایع در جامعه رخ می‌دهند که پیامدهای غیر عمدی و پیش‌بینی نشده کنشهای ما هستند. نظریه توطئه جامعه، از فلسفه‌های غیر نقادانه‌ای است که به پژوهش انتقادی نیاز دارند. به گمان من، این فلسفه‌ها وجود فیلسوف را توجیه می‌کنند. این فلسفه‌های نادرست، بسیار تأثیر گذارند و بنابراین کسی باید آنها را مورد بحث و نقادی قرار دهد.

مگی: آیا می‌توانید مثالهای دیگری ذکر کنید؟

پوپر: بله، یکی از فلسفه‌های زیانبار، بدین صورت قابل طرح است: «باورهای آدمی، همواره به واسطه علایق اقتصادی یا سیاسی شکل می‌گیرد.»

برخی، غالباً به مخالفانشان چنین پاسخ می دهند: «اگر عقاید شما مخالف نظر من است، قطعاً انگیزه های اقتصادی شومی دارید.» نتیجه مخرب این نوع از فلسفه آنست که بحث جدی را غیر ممکن می سازد. بدین ترتیب، گرایش به فهم حقیقت امور از بین می رود. زیرا مردم به جای آنکه بپرسند: «حقیقت در این مورد چیست؟» صرفاً این پرسش را طرح می کنند: «انگیزه های شما چیستند؟» و این پرسش، مسلماً اهمیت چندانی ندارد.

فلسفه ای مشابه که زیانبار و در حال حاضر بسیار بانفوذ است، به صورت ذیل طرح می شود، «بحث عقلانی تنها بین کسانی ممکن است که بنیادهای مشترک و مورد توافقی داشته باشند.» قائلین به این نظریه، باید همچنین بپذیرند که بحث عقلانی درباره مسایل بنیادی امکان پذیر نیست. گاهی از این فلسفه با این توجیه، دفاع می کنند: «تنها در صورتی می توانیم در بحثی عقلانی، به توافق امیدوار باشیم که چارچوب مشترک و وسیعی از پیش فرضها را بپذیریم و با آنها آغاز کنیم.» این فلسفه کاملاً موجه و معقول به نظر می رسد، اما پیامدهای هولناکی دارد، زیرا نوع انسان را به صورت گروههایی (فرهنگی) تکه تکه می کند که جز جنگ، هیچ بحثی میان آنها نیست. این فلسفه نه تنها بد، بلکه به گمان من نادرست است، من معتقدم که می توان نادرستی این فلسفه را اثبات کرد، هر چند از انجام این کار در ظرف چند دقیقه ناتوانم. اما وجود و نفوذ فراوان این فلسفه [توجیهی است برای فیلسوف بودن.

مگی: بنابراین نظریه شما بدین صورت بیان می پذیرد: همه ما، فلاسفه ای عامل^{۱۱} هستیم، به این معنا که همگی به نظریاتی فلسفی معتقدیم و به آنها عمل می کنیم. اما معمولاً نمی دانیم که آنچه در این حالت انجام می دهیم، باور غیر نقادانه به درستی یک نظریه است.



مگی: و به گفته شما برخی از این نظریات درستند، هر چند بقیه نه تنها نادرست، بلکه زیانبار نیز هستند. به علاوه کارکرد اصلی فلسفه، از نظر شما آنست که پیش داوریهای فلسفی و غالباً ناآگاهانه ما را مورد آزمونی انتقادی قرار دهد و در موقع لزوم، به اصلاح آنها بپردازد.

پوپر: دقیقاً. در ضمن به نظر من، نیاز به اصلاح آنچه فلاسفه حرفه‌ای بدان قایلند، دلیلی کافی برای وجود فلسفه به دست نمی‌دهد.

مگی: این دعوی کاملاً با نظر مور^{۱۲} در تقابل است. به گفته مور، جهان به خودی خود، مسایلی را به بار نمی‌آورد که موجب گرایش او به فلسفه‌ورزی می‌شوند. مور علت فیلسوف بودن خود را، گفته‌هایی نا مقبول می‌دانست که سایر فلاسفه طرح می‌کنند.

پوپر: به گمان من، این رأی به چیزی شبیه آمیزش درونی در فلسفه^{۱۳} منجر می‌شود. این آمیزش درونی ممکن است همانند مورد علم، تخصص‌گرایی^{۱۴} در فلسفه را به بار آورد. اما من براین باورم که می‌توان در مقابل تخصص‌کاری بسیار مرسوم در علم، دلیلی قاطع اقامه کرد. تخصص‌کاری در فلسفه حتی با دلیل قاطع تری رد می‌شود.

مگی: از علوم جدید یاد کردید، استنباط من آنست که شما در برخی از این علوم آموزش دیده‌اید، درست است؟

پوپر: بله. من مطالعاتم را در حوزه ریاضی و فیزیک آغاز کردم و اولین شغل آموزشیم تدریس این دو درس در دبیرستان بود. اما هیچگاه تخصص‌گرا نبودم و غالباً به کار در حوزه‌ای می‌پرداختم که بیشترین علاقه را بدان داشتم. در فیزیک تنها آماتور به حساب می‌آمدم و هرگز حرفه‌ای نبودم. رساله‌ای که برای دست‌یابی به شغل آموزگاری در

ریاضیات نگاشتم، به اصول متعارفه هندسه ۱۵ راجع بود و بعدها نیز اصول متعارفه در نظریه احتمالات^{۱۶} را بررسی کردم.

مگی: در حوزه پژوهش شما، چه چیزی محوریت داشت؟

پوپر: پاسخ این پرسش، دشوار است. می توان گفت که پژوهش من بر روشهای علوم و (به خصوص فیزیک جدید) یا به عبارت رایجتر، بر فلسفه علم^{۱۷} متمرکز بود. اما به موضوعات دیگری نیز علاقه مند بودم.

مگی: مهمترین نظریات مطرح شده در نخستین کتاب شما، یعنی منطق اکتشاف علمی، چه بودند؟

پوپر: به اعتقاد من، دیدگاه اصلی این کتاب آن بود که اگر نظریه جدید جاذبه^{۱۸} را از انیشتین^{۱۹} بپذیریم، باید تبیینهای پیشین را از کار علم و نیز طبیعت شناخت علمی، تماماً نادرست بینگاریم.

مگی: چگونه؟

پوپر: بنا بر باور عموم، علم، یا معرفت علمی، کاملاً مطمئن و مسلم است؛ همچنین عموماً می پندارند که علم، نتیجه مشاهده^{۲۰} و تجربه^{۲۱} است، مشاهده و تجربه فرضیه^{۲۲} را موجب می شوند. وقتی [فرضیه] بارها و بارها مورد آزمون و بازبینی قرار گرفت، آنرا به عنوان نظریه ای علمی و اثبات شده یا محرز می پذیریم. این بیان، اجمالی بود از دیدگاه مقبول عام. من دیدگاه مزبور را ناسازگار می دانستم، دلیل این امر، چالش انیشتین با نیوتن^{۲۳} یعنی کامیابترین و مهمترین نظریه پیش افتاده و مقبول تا آن روزگار بود.



مگی: به چه علت، آن شأن یگانه را برای نظریه نیوتن قابل بودید؟

پوپر: نیوتن، جهانی را که در آن به سر می‌بریم، برای اولین بار به ما شناساند. آیا ظهور نیوتن [برای اوکین بار دلیل مناسبی در اختیار ما بود تا خود را دارای نظریه‌ای درست بدانیم. زیرا نظریه نیوتن، امکان جزئی‌ترین پیش‌بینی‌ها را از انواع پدیدارها، نظیر انحرافات از قوانین کپلر ۲۴ ممکن می‌ساخت و این پیش‌بینی‌ها با دقیق‌ترین آزمون‌ها مواجه می‌شدند. البته بزرگترین کامیابی این نظریه، فتح سیاره نپتون ۲۵ بود؛ این موفقیت، ترس از شکست را به پیروزی بدل کرد.

مگی: آیا می‌توانید بیشتر توضیح دهید؟

پوپر: مشاهده سیاره اورانوس^{۲۶}، با پیش‌بینی‌های نظریه نیوتن اختلافی اندک داشت. بنابراین آدامز^{۲۷} در انگلستان و لوریه^{۲۸} در فرانسه، اعلام کردند که این تضاد آشکار، با فرض وجود سیاره‌ای دور و ناشناخته تبیین‌پذیر است و هر دو به محاسبه موقعیت این سیاره ناشناخته پرداختند. این سیاره، بی‌درنگ توسط گاله^{۲۹} در برلین کشف گردید. به نظر من، این رویداد، مطمئن‌ترین و شگفت‌ترین کامیابی بشر تا آن روزگار در میان دستاوردهای عقلانیت بود؛ اما باید بپذیریم که از آن روز به بعد، پیش‌گوییهای موفق، به هیچ وجه اندک نبوده‌اند. به هر حال پس از این کامیابی بزرگ، کمتر کسی در درستی نظریه نیوتن تردید روا می‌داشت. دیدگاه رایج آن بود که مبنای این نظریه، استقرای^{۳۰} مبتنی بر مشاهده است. اما اکنون انیشتن با نظریه‌ای مخالف به میدان آمده بود. شایستگی این نظریه جدید، شدیداً مورد اختلاف قرار داشت و اکنون نیز چنین است. برخی فیزیکدانان، هنوز هم بنا به دلایلی، نظریه نیوتن را بیشتر می‌پسندند.

مگی: نظر شما چیست؟

پوپر: به گمان من، نظریه انیشتین، بر نیوتن تقدّم دارد، اما مطلب مورد نظر من در واقع چیز دیگری است.

مگی: آن مطلب کدامست؟

پوپر: به نظر من، هر بیّنه مشاهدتی^{۳۱} که در حمایت از نظریه نیوتن اقامه شود، نظریه کاملاً متفاوت انیشتین را نیز تأیید می‌کند. براین اساس، اگر فکر کنیم که نظریه نیوتن، به واسطه بیّنه [مشاهدتی] اثبات یا از طریق استقراء محرز گردیده است، برخاطا هستیم. این مطلب همچنین حاکی از آنست که نمی‌توان هیچ نظریه‌ای را از طریق استقراء محرز دانست. زیرا در هیچ حالتی بیش از مورد نظریه نیوتن توافق قابل توجهی، بین نظریه و بیّنه مشاهدتی وجود ندارد. اگر نظریه نیوتن [نیز بر استقرامبتنی نباشد، مسلماً هیچ نظریه دیگری چنین نخواهد بود.

مگی: آیا به همین دلیل نظریه استقرا را کنار گذاشتید؟

پوپر: بله. اساساً موضع منطقی در این باره کاملاً ساده است. نمی‌توانیم از مشاهده حتّی تعداد بی شماری قوی سفید، این نظریه را نتیجه بگیریم که همه قوها سفیدند: با مشاهده اولین قوی سیاه، این نظریه تکذیب می‌شود. البته نظریه نیوتن، بسیار مقبولتر بود، زیرا محاسباتی دقیق و مفصّل را پیش‌گویی می‌کرد. اما اولین تضاد واقعی، می‌توانست به درد آن بینجامد.

مگی: و البته چنین تضادی رخ داد و اگر اشتباه نکنم به [کشف] سیاره عطارد^{۳۲} مربوط می‌شد.



پوپر: بله. اما این تضاد، فوق العاده جزئی بود و می توانست (به قول دیک ۳۳) در چارچوب نظریه نیوتن توجیه شود. نکته مورد نظر من این نیست که نظریه نیوتن تکذیب شده، یا مشخصاً نظریه انیشتین، آنرا از دور خارج کرده است. مراد من، در حقیقت بیان مطلب ذیل است: از هنگام طرح نظریه ای رقیب توسط انیشتین، به وضوح می دانیم که حتی با بیشترین موفقیت در ریش بینی و دقیقترین آزمونها نیز نمی توان نظریه ای را از طریق استقرا بنا کرد. اما این مطلب، به معنای تغییری قطعی در نگرش ما نسبت به علم است؛ براساس این تغییر نگرش، ما نسبت به شناخت علمی بر خطا بوده ایم و نظریات علمی همواره به صورت فرضیه باقی می مانند، به علاوه همواره این امکان وجود دارد که بهترین نظریه محرز علمی، با نظریه ای بهتر جایگزین شود. تنها می توان گفت که نظریه بهتر، باید تمام نظریات موفق و آزموده پیشین را، به عنوان یک تقریب^{۳۴} در بر داشته باشد.

مگی: با این حساب، آیا می توانید دیدگاه جدید خود را نسبت به علم جمع بندی کنید؟

پوپر: اولاً، هرگز نمی توان نظریه ای علمی را به طور قطعی محرز یا اثبات شده تلقی کرد. ثانیاً، این دیدگاه که با تکرار مشاهدات یا تجربه ها، یقین (یا احتمال) علمی بیشتری حاصل می شود، نادرست است. به علاوه نقش مشاهده یا تجربه، صرفاً آزمون^{۳۵} است. این آزمونها هر اندازه که دقیقتر باشند، از اهمیت بیشتری برخوردارند. برای مثال، کشف نپتون در معرض دقیقترین آزمونها قرار گرفت. اما این کشف به احراز نظریه نیوتن منجر نشد. همه این امور مرا بر آن داشت که آزمونهای علمی یک نظریه را تلاشی در جهت ابطال^{۳۶} آن توصیف کنم. موفقیت یک نظریه، به اندازه ای است که در مقابل این آزمونها ایستادگی کند و تلاشهای ابطالگرانه مارا تاب آورد. اگر نظریه مزبور ابطال گردید، باید نظریه

تبیینی^{۳۷} جدیدی را جستجو کنیم که به کار تبیین کامیابها و نیز ناکامیهای نظریه پیشین بیاید.

مگی: اگر برای نظریه ابطال شده پیشین جایگزین مناسبی وجود نداشته باشد، چه پیش می‌آید؟

پوپر: در آن صورت، تا هنگامی که نظریه بهتری یافت نشده است، باید همچنان از نظریه ابطال شده پیشین استفاده کنیم؛ اما باید در عین استفاده از این نظریه، نادرستی آن را نیز در نظر داشته باشیم؛ مسأله‌ای حل نشده وجود دارد و ما باید از پیش شرایط حداقلی را بشناسیم که نظریه جدید باید واجد آن باشد تا به عنوان راه حلی قابل توجه برای مسأله مزبور تلقی شود.

مگی: و البته تمایز عمده شما از فلسفه تجربی سنتی، منطوق حل مسأله^{۳۸} است. اجازه بدهید که نظریات رایج تا آن روزگار را به طور خلاصه بیان کنم. از بیکن به بعد، درباره پیشرفت شناخت عموماً چنین می‌اندیشیدند: دانشمندان با تجربه و مشاهده، به جمع‌آوری داده‌ها^{۳۹} می‌پردازند و این کار را تا هنگامی ادامه می‌دهند که خصایص کلی و معین به دست آید. در این هنگام، آنها بر مبنای این خصایص کلی، فرضیه‌هایی را صورت می‌بخشند. پس از آن، می‌کوشند که این فرضیه‌ها را با مشاهده و تجربه‌ای دیگر تأیید کنند. در مواردی که تلاشهای دانشمندان موفقیت‌آمیز باشند، فرضیه‌ها، قانونی را بنا می‌کنند و آنگاه راز دیگری از طبیعت گشوده می‌شود. این روند ادعایی که با تعمیم^{۴۰} از موارد مشاهدتی به قوانین می‌رسد، استقرا خوانده می‌شود. اما نگرش شما نسبت به این مسأله کاملاً متفاوت بود. آموزه حیرت‌انگیز شما این بود که چیزی به نام استقرا وجود ندارد. این مفهوم، به گفته شما، آنچه را که دانشمندان واقعاً انجام می‌دهند



توصیف نمی‌کند و اصول کار آنها را نیز نشان نمی‌دهد.

پوپر: بله. نگرش من متفاوت بوده و هست. از نگاه من انسانها و حیوانات، با ذخیره‌ای عظیم از شناخت غریزی، یعنی راههای دستیابی به مواضع و انتظارات، پای به هستی می‌نهند. نوزاد انتظار دارد که تغذیه و نگهداری شود، شاید انتظار (یعنی شناخت حدسی^{۴۱}) او، تأمین نگردد. در اینصورت ممکن است نوزاد بمیرد، مگر آنکه به طریقی از عهده حل مسائلیش برآید. حتی این شناخت مادرزاد نیز صرفاً حدسی است، زیرا ممکن است تأمین نگردد. به علاوه، از نظر من، یادگیری از طریق مشاهده یا تداعی^{۴۲} غیر ممکن است و تنها با تلاش برای حل مسایل حاصل می‌شود. یک مسأله هنگامی بروز می‌کند که حدسها یا انتظارات ما برآورده نشوند. ما با تغییر حدسهایمان، به حل مسایل می‌پردازیم. این حدسهای موقتی جدید، با دکنکها و راه‌حلهای آزمایشی ما هستند. یک راه حل که شامل حرکت، حدس و نظریه‌ای جدید است، می‌تواند کارساز یا ناموفق باشد. بنابراین ما با آروش [آزمون و خطا^{۴۳} معرفت می‌یابیم؛ به عبارت دقیقتر، از راه‌حلهایی موقتی استفاده می‌کنیم و در صورت اثبات نادرستی‌شان، آنها را کنار می‌گذاریم. اچ. اس. جنینگر^{۴۴} در ۱۹۱۰ اثبات کرد که حتی آمیبا نیز، این روش را به کار می‌برند.

مگی: اما- شما جایی به درستی بیان داشته‌اید که- آمیبا به شیوه انیشتین این روش را به کار نمی‌برند.

پوپر: کاملاً درست است. این دو تفاوت بسیار مهمی دارند: ما در تراز پیشاعلمی^{۴۵}، از تصویری که احتمال خطا در آنست، پرهیز می‌کنیم. بنابراین، تا سرحد امکان و با تعصب به حدسهایمان چنگ می‌اندازیم. اما در تراز علمی، مرتباً پی‌جوی اشتباهات و خطاهایمان هستیم. مطلب بسیار مهم آنست که ما برای کشف خطاهایمان، از روی آگاهی به

نقادی می پردازیم. بنابراین در تراز پیشاعلمی، غالباً مقهور و مغلوب نظریات نادرستمان هستیم. در تراز علمی^{۴۶}، مرتباً می کوشیم که نظریات نادرستمان را رفع کنیم و به جای [فهم] خودمان، آنها را از بین ببریم. این شیوه، روش انتقادی برای رفع خطا^{۴۷} و در واقع روش علم است. این روش، مسلم می دارد که می توانیم به نظریاتمان در حکم اموری خارج از خود، نگاهی انتقادی بیفکنیم. این نظریات دیگر باورهای ذهنی ما نیستند، بلکه به حدسهای عینی^{۴۸} مان بدل گشته اند. بنابراین، تصویر عمومی علم چنین قابل ترسیم است: ما مسأله ای قابل توجه را برمی گزینیم، نظریه ای معین را به عنوان راه حلی موقتی طرح می کنیم، سپس تمام سعیمان را در نقد این به کار می بریم، یعنی می کوشیم که آن را ابطال کنیم. اگر توانستیم این نظریه را ابطال کنیم، نظریه ای جدید ارایه می دهیم که باید آنرا نیز به نقد بگذاریم. این کار را متوالیاً انجام می دهیم. بدین طریق، حتی اگر نتوانیم نظریه ای رضایتبخش عرضه کنیم، باید چیزهای بسیاری - درباره مسأله - بیاموزیم. باید بدانیم که دشواری این مسأله از چه جهت است. این فرایند تماماً به صورت ذیل خلاصه می شود: حدسهایی جسورانه^{۴۹} که بانقادی و آزمونهای دقیق بر آنها نظارت می کنیم. هدف این نقادی و آزمونها، ابطال است.

مگی: و مشاهده و تجربه [در این فرایند] صرفاً شأنی ثانوی^{۵۰} دارند.

پوپر: از دیدگاه من، مشاهده و تجربه اساساً شیوه هایی برای آزمون نظریات هستند و بنابراین می توان آنها را جزئی از بحثهای انتقادی نظریات دانست.

مگی: از دیدگاه شما چنین نتیجه می شود که ما هرگز به شناخت واقعی چیزی دست نمی یابیم و تنها درجات مختلفی از عدم یقین^{۵۱} در کارست...



پوپر: کلمات «شناخت» و «یقین» معناهای گوناگونی دارند. یکی از معانی شناخت، به این صورت توصیف می‌شود: «من می‌دانم» یعنی «من به چیزی معتقدم و برای این اعتقاد، دلیلی کافی در دست دارم؛ به عبارت دیگر، در این اعتقاد احتمال خطانمی رود.» به درستی می‌توان گفت که به این معنای خاص، شناخت غیرممکن است؛ یعنی در شناخت ما، همواره احتمال خطا وجود دارد. اما به نظر من، این معنای شناخت، جزئی است و اهمیتی ندارد. مطلب مهم، تمایزی است که بین شناخت به معنای ذهنی^{۵۲} و به معنای عینی^{۵۳} وجود دارد.

مگی: اگر ممکن است این تمایز را بیشتر توضیح دهید.

پوپر: شناخت ذهنی شامل تمایلاتی است به شیوه‌هایی معین از عمل، و اعتقاد به اموری خاص و یا اظهار آن. شناخت من، به معنای تمایلات من است. شناخت شما نیز، تمایلات شما را شامل می‌شود. شناخت عینی، عبارتست از اظهارات گفتاری، نوشتاری یا منتشر شده. این اظهارات یا نظریات، در بستری خاص، مثلاً در نشریات علمی عرضه می‌گردند. نظریات نیوتن یا انیشتین، نمونه‌هایی از شناخت به معنای عینی هستند. در لحظه‌ای که نیوتن، عقایدش را در قالب کلمات درآورد و ثبت کرد نیز شناخت به معنای عینی در کار بود. هر دو نوع شناخت، غیر یقینی، حدسی و یا فرضی هستند.

مگی: اما آیا واقعاً این تفاوت مهم و منطقی بین شناختی که من در ذهن دارم و همان شناخت به صورت نوشته شده، وجود دارد.

پوپر: بله. اگر عقایدمان در قالب کلمات درآیند، یا به اصطلاح بهتر، ثبت شوند، بسیار تغییر می‌کنند، زیرا از این طریق انتقادپذیر می‌گردند. پیش از این روند، عقاید مزبور جزئی از ما بوده‌اند و از نظر زبانشناختی تردید در آنها امکان داشت. اما نمی‌توانستیم این عقاید را همانند قضیه‌ای^{۵۴} با

صورتی زبانشناختی یا حتی گزارشی مکتوب به بوتۀ نقد بگذاریم. بدینسان، دست کم یک معنای عمدۀ «شناخت» به دست می‌آید؛ یعنی «نظریاتی با صورتی زبانشناختی که به نقد سپرده می‌شوند.» این معنا، همان چیزی است که من «شناخت عینی» می‌نامم. شناخت علمی نیز به این معنا تعلق می‌گیرد. این شناخت، بیش از آنکه در ذهن ما جای داشته باشد، در کتابخانه‌هایمان ذخیره می‌شود.

مگی: و شما شناختی را که در کتابخانه‌ها ذخیره می‌شود از شناخت مندرج در ذهنمان مهمتر می‌دانید.

پوپر: با هر دیدگاهی که به این موضوع داشته باشیم و حتی بانگ‌رش بی‌اندازه ذهنی لذت شخصی و ناشی از شناخت، انواع کتابخانه‌ای^{۵۵} بسیار مهمتر است. زیرا آنچه لذت ما را برمی‌انگیزد، خود نظریه است. فرض کنید که من یا شما، عقیده‌ای جدید ارایه دهیم که تجربه‌ای کاملاً لذت بخش باشد؛ این عقیده جدید، با عقاید عینی کهن و نیز مسأله‌ای که با عقاید جدید به حل آن می‌پردازیم، رابطه‌ای عینی دارد. این رابطه، بخش اصلی لذت را تشکیل می‌دهد. البته هرگز کشفی صورت نخواهد گرفت، مگر آنکه در ابتدا برخی از نظریات عینی موجود را بفهمیم و به عبارت دیگر به مطالعه نشریات یا کتابهای علمی بپردازیم؛ اینها همه مبین شناخت عینی هستند. همچنین بخش عمدۀ ای از لذت ما، صرفاً به واسطه آنست که به قول معروف «در شناخت سهم داریم». ما همانند کارگرانی هستیم که در برافراشتن کاخ یا کلیسایی دخیلند. این مطلب که ما در رشد شناخت به معنای عینی کلمه سهم داریم، لذت ما را برمی‌انگیزد.

مگی: من می‌خواهم به موضوع یقین و عدم یقین بازگردم. منظور شما از رشد شناخت، در واقع تنها رشد نظامهای فرضیات و حدسیات است، هر



چند این حدسهایی تردید کاملاً نقدپذیر و آزموده هستند. درست است؟

پوپر: بله. تمام نظریات ما حدس هستند.

مگی: و رشد [شناخت] صرفاً نتیجه انتقاد است؟

پوپر: [این رشد دو منشأ دارد:] انتقادی خلاق و دقیق که ما را در انکشاف مسایل جدید یاری می‌رساند و نیز حدسهایی خلاق و جسورانه که نظریات انقلابی و جدید را، به عنوان راه حلهایی موقتی برای مسایل مزبور به دست می‌دهد.

مگی: اما اگر واقعاً هیچ گونه شناختی امکان ندارد، پس مبانی انتقاد ما چیست؟ بر چه مبانی برخی فرضیات را می‌پذیریم و سایرین را کنار می‌گذاریم؟

پوپر: این مبانی، با بحثی انتقادی درباره نظریات رقیب حاصل می‌شوند. در این مباحث می‌کوشیم نظریات را از حیث درستی یا نادرستی‌شان بسنجیم. به بیان دقیقتر، سعی می‌کنیم که با این پرسش، بین آنها سنجشی صورت دهیم: کدامیک به حقیقت، نزدیکتر می‌نماید؟

مگی: اما اگر هیچ گونه یقین و شناختی در کار نیست، مراد شما از «حقیقت» چه می‌تواند باشد؟

پوپر: مطابقت^{۵۶} با امور واقع^{۵۷}. معنای مطابقت یک نظریه با امور واقع کاملاً واضح است، حتی اگر ندانیم که آیا واقعاً با امور واقع مطابقت دارد یا نه.

مگی: شما برای آنچه که نزدیکی یا تقرب به حقیقت می‌دانید، واژه «شباهت به حقیقت»^{۵۸} را به کار برده‌اید، درست است؟

پوپر: بله، ما در بحث بی جوی آنیم که کدامیک از نظریات رقیب، بیشترین شباهت را به حقیقت دارا هستند، بحثهای ما گاهی دلایل خوبی به دست می دهند تا نظریه ای را بر دیگری مرجح بدانیم. اما نظریه ای که بدین شیوه، عقلاً از آن دفاع می کنیم، حداکثر بر دیگران ترجیح^{۵۹} دارد. اگر فردا شخصی نظریه دیگری طرح کند، وضعیت رقابت بین نظریات و به همراه آن، ترجیحات ما تغییر خواهند کرد.

مگی: شما به همین دلیل، معتقدید که هرگز نمی توان درستی یک نظریه یا باور به آن را توجیه نمود؛ هر چند گاهی می توان برای ترجیح یک نظریه بر دیگری توجیهی آورد.

پوپر: دقیقاً فلسفه معمولاً سعی در توجیه یک نظریه یا باور به آن را دارد. اما این امر امکان پذیر نیست، حداکثر می توان یک ترجیح را توجیه کرد؛ مثلاً من نشان داده ام که چرا، می توان ترجیح نظریه انیشتین درباره جاذبه را، (حتی صرف نظر از نمونه حرکت عطارد) توجیه کرد.

مگی: آیا می توانم چگونگی آنرا بپرسم؟

پوپر: اولاً، هر مسئله ای که نظریه نیوتن حل کرده است، در نظریه انیشتین نیز راه حلی، دست کم با همان دقت دارد و این مطلب را می توان اثبات کرد. به عبارت دیگر نظریه انیشتین، دست کم به اندازه نظریه نیوتن، از محتوای آموزنده^{۶۰} یا تجربی برخوردارست. به علاوه، می توان بیشتر رفت و نشان داد که محتوای نظریه انیشتین، از نظریه نیوتن بیشتر است. زیرا بر اساس نظریه انیشتین، می توان مسایلی درباره گسیل^{۶۱} و انتشار^{۶۲} نور، در حوزه جاذبه طرح و حل کرد و این کار از توان نظریه نیوتن خارج است. به گمان من، چون نظریه انیشتین، نسبت به نظریه نیوتن محتوای تجربی بیشتری دارد، آزمون پذیرتر و بنابراین



اثبات پذیرترست. نهایتاً، می‌توان نشان داد که حتی صرفنظر از مورد عطارد، در واقع [نظریه انیشتین] بهتر اثبات می‌شود. اما چون سنجش انتقادی ما، به تقریب کمتر یا بیشتر نسبت به حقیقت راجع بود، نتیجه بحث به این صورت قابل جمع‌بندی است: در حال حاضر، ظاهراً نظریه انیشتین بیش از نظریه نیوتن به حقیقت تقرب دارد.

مگی: «در حال حاضر» از نظر شما، یعنی «در موقعیت کنونی بحث». درست است؟

پوپر: بله.

مگی: آیا مفهوم اخیر، یعنی «موقعیت کنونی بحث» حاوی عنصری از نسبی‌گرایی^{۶۳} نیست؟

پوپر: خیر. درین مفهوم عنصری تاریخی - و نه نسبی‌گرایانه - نهفته است. هر قضیه یا نظریه بی‌ابهامی یا درست و یا نادرست است، حالت سومی در کار نیست. اما ممکن است نظریه‌ای نادرست، از دیگری به حقیقت نزدیکتر باشد. همچنین امکان دارد که نظریه‌ای درست، حاوی حقیقتی پیش از دیگری باشد؛ این [نظریه]، به اصطلاحی که من به کار برده‌ام، «محتوای حقیقت»^{۶۴} بیشتری دارد.

مگی: مثلاً؟

پوپر: فرض کنید که اکنون ساعت سه دقیقه به دوازده است، حال اگر کسی بگوید که تا ساعت دوازده پنج دقیقه زمان داریم، گزاره‌ای کاملاً نادرست بیان کرده است، اما این گزاره از دو گزاره ذیل تقرب بیشتری به حقیقت دارد: ده دقیقه به ساعت دوازده مانده و یا ده دقیقه از ساعت

دوازده گذشته است. همچنین اگر بگوییم: «اکنون پنج دقیقه به ساعت دوازده باقی است» این گزاره نادرست محتوای حقیقتی بیش از گزاره مبهم و در عین حال درست ذیل دارد: «ساعت بین یازده و یک است.» به عبارت دیگر از آن قول نادرست، گزاره‌های درست بیشتری نتیجه می‌شود.

مگی: شما تمام زندگیتان، را بیش از هر نوع شناختی، به علم و شناخت علمی معطوف کرده‌اید، به چه علت؟

پوپر: دانشمندان و خصلت انقلابی نظریاتی که ایشان اظهار می‌کردند، بر من تأثیر فراوانی داشتند. به علاوه، علم آشکارا همان فهم متعارف^{۶۵} است. انتقادپذیری و به انتقاد گذاردن دیدگاههای فهم متعارفی^{۶۶}، به فهم متعارف تعلق دارد؛ و علم، صرفاً محصول این انتقاد است.

مگی: اما شما پرسشی را طرح کردید: «علم چیست؟» و روش پیشنهادی شما برای مرزبندی بین علم و غیر علم، یکی از مهمترین رهاوردهای شما در فلسفه است.

پوپر: به نظر من، یک نظریه، در صورتی به علم تجربی تعلق دارد که بتوان رویدادی را به عنوان ابطال آن تلقی کرد. به عبارت دیگر، مشخصه یک نظریه علمی، آنست که ابطال‌پذیر باشد. از این دیدگاه، نظریه‌ای که نتواند با رویدادی ممکن یا قابل تصور، درگیر شود، از قلمرو علم خارج است.

مگی: بگذارید این مطلب را کاملاً روشن کنیم. منظور شما این نیست که امور خارج از قلمرو علم، ضرورتاً نادرستند و به طریق اولی این امور را ضرورتاً بی‌معنا نیز نمی‌دانید.



پوپر: خیر. مشخصه علم، درستی آن نیست، زیرا هر چند، نظریات نیوتن و انیشتین به علم تعلق دارند، اما نمی توان هر دو را درست دانست و حتی امکان نادرستی هر دو وجود دارد. اما این نظریات هر دو آزمون پذیرند. یعنی اگر از عهده آزمونها برنیایند، ابطال می شوند. بدینسان، من معیار علمی بودن را آزمون پذیری^{۶۷} یا ابطال پذیری^{۶۸} دانستم.

مگی: اعضای حلقه وین، و در واقع تمام تحصیل گرایان منطقی،^{۶۹} بر آن بودند که هر گزاره ای خارج از قلمرو علم، بی معنا^{۷۰} و مهمل^{۷۱} است. شما هرگز با ایشان هم عقیده نبوده اید؟

پوپر: خیر، هرگز. به نظر من، گزاره ای که ابطال پذیر نباشد به علم تجربی متعلق نیست؛ اما این امر، موجب نمی شود که گزاره مزبور بی معنا باشد. بسیاری از نظریات علمی ما، بر پایه نظریات پیشاعلمی و آزمون ناپذیر شکل می گیرند. می توان پیشینه نظریه نیوتن را در آناکسیمندر^{۷۲} و هزیود^{۷۳} و نظریه کهن اتم گرایی^{۷۴} ردیابی کرد که تا حدود ۱۹۵۰ آزمون ناپذیر بود. در واقع، اغلب نظریات علمی از داستان پردازیهایی پیش گوینه پدید می آیند. به اعتقاد من، «بی معنا» خواندن این داستانها، گمراه کننده است... اما ظاهراً انتقاد من از فلسفه تحصیل گرایانه بی معنایی^{۷۵}، نسبتاً مورد توجه قرار گرفت.

مگی: در واقع، شما هرگز درگیر مسأله معنا نبوده اید، درست است؟ به علاوه برای زبان^{۷۶} به خودی خود، اهمیت چندانی قایل نبوده اید. این حقیقت در مکان و زمانی که فلسفه اش به هر طریق، بیشترین گرایش را به زبانشناسی دارد، بسیار قابل ملاحظه است. چه چیزی شما را به پذیرش این رهیافت سوق داد؟

پوپر: فکر می کنم که شما به درستی متوجه رهیافت من نگردیده اید؛ من

علاقه‌ای به مسأله‌ی بی‌معنایی نداشته‌ام و نیز از بحث درباره‌ی معنای کلمات بیزار بوده‌ام، در عین حال، کسانی هستند که غالباً خود را فیلسوفِ زبان^{۷۷} یا فیلسوفِ زبانی^{۷۸} می‌خوانند. دغدغه‌ی گروه مزبور، این مسائلی معنایی است که توجه‌ی مرا بر نمی‌انگیزند. همه‌ی اینها درست! اما اگر فکر کنید که زبان از نظر من اهمیتی ندارد، کاملاً بر خطا هستید. فقط کافی است که سخنان مرا درباره‌ی شناخت علمی به یاد بیاورید. به نظر من هیچ چیز به اندازه‌ی زبان مهم نیست. من به نظریه‌ی ای باور دارم که براساس آن، ما به موجب زبان، انسان هستیم و آگاهی انسانی - یعنی خودآگاهی - محصول زبان است. علاقه‌ای به فلسفه‌ورزی درباره‌ی معنای کلمات ندارم، این امر تا حدودی به این دلیل است که من حتی حیوانات را قادر به یادگیری معنای کلمات می‌دانم. اما زبان انسانی با استفاده‌ی توصیفی از عبارات^{۷۹} - یا به بیانی ساده‌تر، با داستان‌پردازی - آغاز می‌شود.

مگی: من در واقع متوجه‌ی لریهافت [شما شدم، اما شاید منظورم را به خوبی بیان نکرده باشم. آنچه که من در ذهن داشتم، مطلب ذیل بود: شما به تحلیل معنای کلمات تمایلی ندارید. ممکن است دلیل این امر را توضیح دهید؟

پوپر: بله، تشویش درباره‌ی کلمات و معنای آنها، از کهن‌ترین مشغولیت‌های فلسفی است. افلاطون بارها ذکر می‌کند که پرودیکوس سوفسطایی^{۸۰} به تمایز بین معانی کلمات توجه داشت و به همین دلیل، نیاز به این تمایز (از جانب سوندر رانولف^{۸۱}) «اصل پرودیکوس» خوانده شد. این اصل، در ۴۲۰ پیش از میلاد، بدیع و شایان توجه می‌نمود، اما امروزه برخی از ما، احتمالاً این درس را آموخته‌ایم. حتی در این حوزه نیز، مسائلی مهمتری وجود دارد.



مگی: مثلاً؟

پوپر: مثلاً اینکه کلمات باید به کار نظم‌بندی بیایند و نیز گرایش صرف به کلمات و معنای آنها و به خصوص تعاریف^{۸۲}، به لفاظی^{۸۳} بی‌ثمر می‌انجامد. من سی سال تمام، به بیان بی‌ثمری تعاریف و نیز به اثبات پوچی این خُرافه پرداختم که برای دقت بحث، باید اصطلاحات را تعریف کرد. سعی من، معطوف مبارزه بانفوذ این خرافه، به خصوص در حوزه فلسفه سیاسی و اجتماعی بود، اما این سعی ثمری نداشت. فلاسفه سیاسی، همچنان صفحات بسیاری را به مقایسه تعاریف اختصاص می‌دهند. برای مثال، اخیراً کتابی درباره خودکامگی به چاپ رسیده است که در آن چهارده تعریف از واژه «خودکامگی» با هم مقایسه و مقابله شده‌اند. حتی یکی از این تعاریف را به من نسبت داده‌اند، هر چند در پی نوشتی از این کتاب، با این تحلیل مورد نکوهش قرار گرفته‌ام: «زیرا پوپر، هرگز تعریف واضحی از خودکامگی به دست نداده است.» مؤلف از دریافت حقیقتی عاجز بوده است: من در کتاب مورد نظر وی^{۸۴}، علیه لفاظی بی‌ثمر که از جستجوی دقت تعاریف نتیجه می‌شود، موضع گرفته‌ام.

مگی: اگر کسی با آثار شما آشنایی نداشته باشد، طبیعتاً بین فلسفه سیاسی و فلسفه علمتان رابطه چندانی نمی‌یابد. این خطا، قابل چشم‌پوشی است. اما حقیقت امر آنست که شما اساساً دیدگاهتان را نسبت به علوم طبیعی، به قلمرو علوم اجتماعی نیز سرایت داده‌اید. به عبارت دیگر، فلسفه‌های شما در این دو حوزه کاملاً مغایر، از یک قماشند درست است؟

پوپر: شاید بتوان وجوه مشترکی را بین این دو تشخیص داد. مثلاً در سیاست و یا هر حوزه دیگری، اشتباهاتی رخ می‌دهد، اما می‌توان از این

اشتباهات، درسهای بسیاری آموخت. من توانایی آموختن و پرهیز از این اشتباهات را نگرش عقلانی^{۸۵} می‌خوانم. این نگرش، همواره با اقتدارگرایی^{۸۶} در تضاد است. در قلمرو سیاست، روش آموختن از اشتباهات، بر بحث و انتقادی آزادانه، از کنشهای حکومت^{۸۷} مبتنی است.

مگی: و تعریف شما از دموکراسی بر پایه این [بحث و انتقاد] قرار دارد و نه بر مفهوم قانونی که اکثریت وضع می‌کنند.

پوپر: من هرگز نخواسته‌ام دموکراسی را تعریف کنم. به علاوه، اکثریت، قانونگذار نیست: در واقع نه من و نه شما، بلکه حزب پیروز انتخابات، قانون را وضع می‌کند. اما من بین دو نوع حکومت تفکیک قایل می‌شویم. از یک نوع حکومت می‌توان بدون خونریزی رهایی یافت، اما رهایی از نوع دوم، مستلزم خونریزی است و حتی شاید هرگز تحقق نیابد. من نوع اول را دموکراسی و دیگری را استبداد^{۸۸} می‌نامم. اما موضوع ربطی به کلمات ندارد. مسأله به این صورت قابل طرح است: کشوری را در نظر بگیرید که در آن نهادهایی بتوانند بدون خشونت، حکومت را تغییر دهند. حال فرض کنید که در این کشور، گروهی از مردم به خشونت متوسل شوند با این توجیه که بدون آن پیشروی برای ایشان ممکن نیست. در اینصورت، آنها با هر نیت و اندیشه‌ای، سعی در برقراری حکومتی دارند که با خشونت پشتیبانی می‌شود و نمی‌توان بدون خشونت از آن رها شد. به عبارت دیگر، آنها می‌کوشند که استبداد را برقرار کنند. این حقیقت، کاملاً واضح است. اما مردمان عموماً مطلب را به این وضوح درک نمی‌کنند.

مگی: چرا بخش اعظمی از فلسفه سیاسی شما، مصروف حمله به آرمانگرایی^{۸۹} گردیده است؟



پوپر: در زندگی اجتماعی ما، بی‌عدالتی‌ها، حماقتها، زشتی‌ها و بیدادگری‌های فراوانی وجود دارند و همیشه باید امکانی برای عدم بهبود قابل شد. مردم، همواره رؤیای جهانی بهتر را در سر دارند و بسیاری از این رؤیاهای، اصلاحاتی اجتماعی^{۹۰} را بر می‌انگیزانند. اما همانطور که در جامعه باز نشان داده‌ام، رؤیای جامعه‌ای کامل^{۹۱}، خطر آفرین است. پوریتینها^{۹۲} و نیز روبسپیر^{۹۳}، امیدوار به ایجاد جامعه‌ای کامل بودند. آنها نتوانستند این بهشت را بر روی زمین حاکم کنند؛ محصول آنها دوزخی بود از استبدادهای خشم‌آگین.

مگی: برخی از کشفیات شما در فلسفه سیاسی مورد غفلت واقع شدند، اما دیگران مستقلاً به این کشفیات پی بردند. مثلاً جیلاس^{۹۴}، پس از رهبری در جهان کمونیستی، در اثر تثبیت شده‌ای به نام طبقه جدید^{۹۵}، دیدگاههایی را ارائه داد که شما بسیار پیش از او در جامعه باز به چاپ رسانده بودید. همچنین وی آخرین کتابش، یعنی جامعه ناتمام^{۹۶} را با این عبارت آغاز می‌کند: «من بر این باورم که جامعه نمی‌تواند کامل باشد.» از نظر وی، این تصور که جامعه می‌تواند کامل شود، خطایی اساسی و محصول کمونیستهاست.

پوپر: به اعتقاد من، سخن شما درباره جیلاس صدق می‌کند؛ او در سالیان دراز زجر و زندان به عقایدی دست یافت که دیگران از طریق تفکر انتقادی به آنها رسیدند. من بنا به دلایلی نتایج وی را تأثیر گذارتر و پربهارتر می‌دانم.

مگی: اما امروزه در میان اندیشمندان جوان، شاهد احیای متفکران و آموزه‌هایی هستیم که مورد انتقاد شما واقع بودند، یعنی: هگل، مارکس، روانکاوی^{۹۷} و وجودگرایی^{۹۸}.

پوپر: ما [انسانها] همواره پی جوی درمان و اکسیری [واحد] برای همه ناخوشیهامان بوده ایم^{۹۹}. وضعیت امروزین ما -- جز کاهش تأسف بار عقلانیت^{۱۰۰} در بحثها -- تفاوت چندانی نکرده است. این پدیده تا اندازه ای، در نتیجه ناشکیبایی [امروزیان] رخ می دهد و دلیل دیگر آن، این احساس است که بحثهای فراوان و رایج، راه به جایی نمی برند. بنابراین دیگر بحث با طرف مقابل مرسوم نیست. دیگر کسی در استدلال طرف مقابل، پی جوی خطانیست و عموماً نظریه ای رایج را تمام و کمال می پذیرند. این تمایل، بسیار قابل فهم است، اما اگر به مشخصه روشنفکران جوان بدل شود، جای تأسف دارد. این تمایل، تنزک اعتبار و مقیاسهای روشنفکرانه را نشان می دهد. نمونه ای از بی فکری حاکم بر این ضد عقل گرایی^{۱۰۱}، رواج فعلی آنارشسیم^{۱۰۲} است. مسلماً باید با رشد کاغذبازی^{۱۰۳} و قدرت حکومت مقابله کنیم. اما مطلبی برای من غیر قابل فهم است: برخی از مردمان می دانند که آنارشی در سطح بین المللی به معنای جنگ اتمی است، اما همین افراد آنارشی را در سطح ملی، بدون دچار شدن به جنگ اتمی ممکن می دانند.

مگی: شما سالهاست که کتابی منتشر نکرده اید، اما در این سالها مقالات، نوشتجات و سخنرانی های بسیاری از شما به چاپ رسیده است. علاقه مندی های اخیرتان چیستند؟

پوپر: من به موضوعات بسیاری پرداخته ام؛ یکی از آنها نظریه ای است که خود، آنرا «جهان سوم»^{۱۰۴} می خوانم. منظور من، جهانی عینی^{۱۰۵} است که محصولات ذهن بشری را دربرمی گیرد. این محصولات [شامل شناخت عینی - یعنی جهان مسایل، نظریات و مباحث علمی - و نیز آثار عینی هنر است. علاقه مندی دیگر من که با موضوع پیشین رابطه دارد، نظریه تحول^{۱۰۶} است؛ می توان حلقه رابط این دو حوزه را نظریه زبان



بشری^{۱۰۷} دانست که بیشتر از دیدگاهی زیست‌شناختی طرح می‌شود. این نظریه، بعدها مرا به عقایدی نسبت به مسألهٔ رابطهٔ ذهن^{۱۰۸} و بدن^{۱۰۹} رهنمون گردید.

مگی: و این رابطه، انبوهی از مسایل را در پی دارد. در حال حاضر، دغدغهٔ اصلی شما چیست؟

پوپر: من در کار پاسخگویی به منتقدانم هستم.

مگی: برای مجلدی که در کتابخانهٔ فلاسفهٔ زنده^{۱۱۰} به شما اختصاص دارد؟

پوپر: بله.

* این مقاله، ترجمهٔ بخشی است از کتاب ذیل:

Magee, Bryan. Modern British Philosophy. St Martin's Press. New York. 1971

1. Karl Popper
2. The Logic Of Scientific Discovery
3. The Open Society its Enemies
4. Democracy
5. Totalitarianism
6. The Poverty Of Historicism
7. Conjectures Refutations
8. The Professor of Logic Scientific Method
9. critical examination
10. conspiracy theory of society
11. practising philosophers
12. Moore
13. philosophic Imbreeding
14. specialism
15. Axioms Of geometry
16. Probability
17. philosophy of science
18. gravitation
19. Einstein
20. observation
21. experiment

22. hypothesis
23. Newton
24. Kepler
25. Neptune
26. Uranus
27. Adams
28. Leverrier
29. Galle
30. induction
31. observational evidence
32. Mercury
33. Dicke
34. approximation
35. test
36. refutation
37. explanatory theory
38. the Logic of prablem-solving
39. data
40. generalization
41. conjectural knowledge
42. association
43. trial error
44. H. S. Jennings
45. pre-scientific level
46. scientific level
47. the critical method of error elimination
48. objective conjectures
49. bold conjectures
50. second stage
51. uncertainty
52. knowledg in the subjective sense
53. knowledg in the objective sense
54. Proposition



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۵۵. یعنی همان شناخت عینی. م

56. correspondence

57. facts

۵۸. این کلمه معادل *verisimilitude* است / فلسفه در قرن بیستم. جان لازری، ترجمه رضا داووری اما شاید «سندیت» معادل مناسبتری باشد.

59. preferenc

60. infirmative content

61. emission

62. propagation

63. relativism

64. truth content

65. common sense

66. common- sense



67. testability
68. refutability
69. Logical Positivists
70. meaningless
71. nonsense
72. Anaximander
73. Hesiod
74. atomism

۷۵. در اینجا پوپر، گویی می‌خواهد این فلسفه را در شمار فلسفه‌هایی بیاورد که در آغاز گفتگو، زیانبار و نادرست برشمرده بود.

76. language
77. philosopher of language
78. linguistic philosopher
79. descriptive use of sentences
80. the sophist prodicus
81. Svend Ranulf
82. definitions
83. verbalism

۸۴. که ظاهراً جامعه باز و دشمنان آن است. م.

85. rational attitude
86. authoritarianism
87. government
88. tyranny
89. utopianism
90. social reforms
91. perfect society

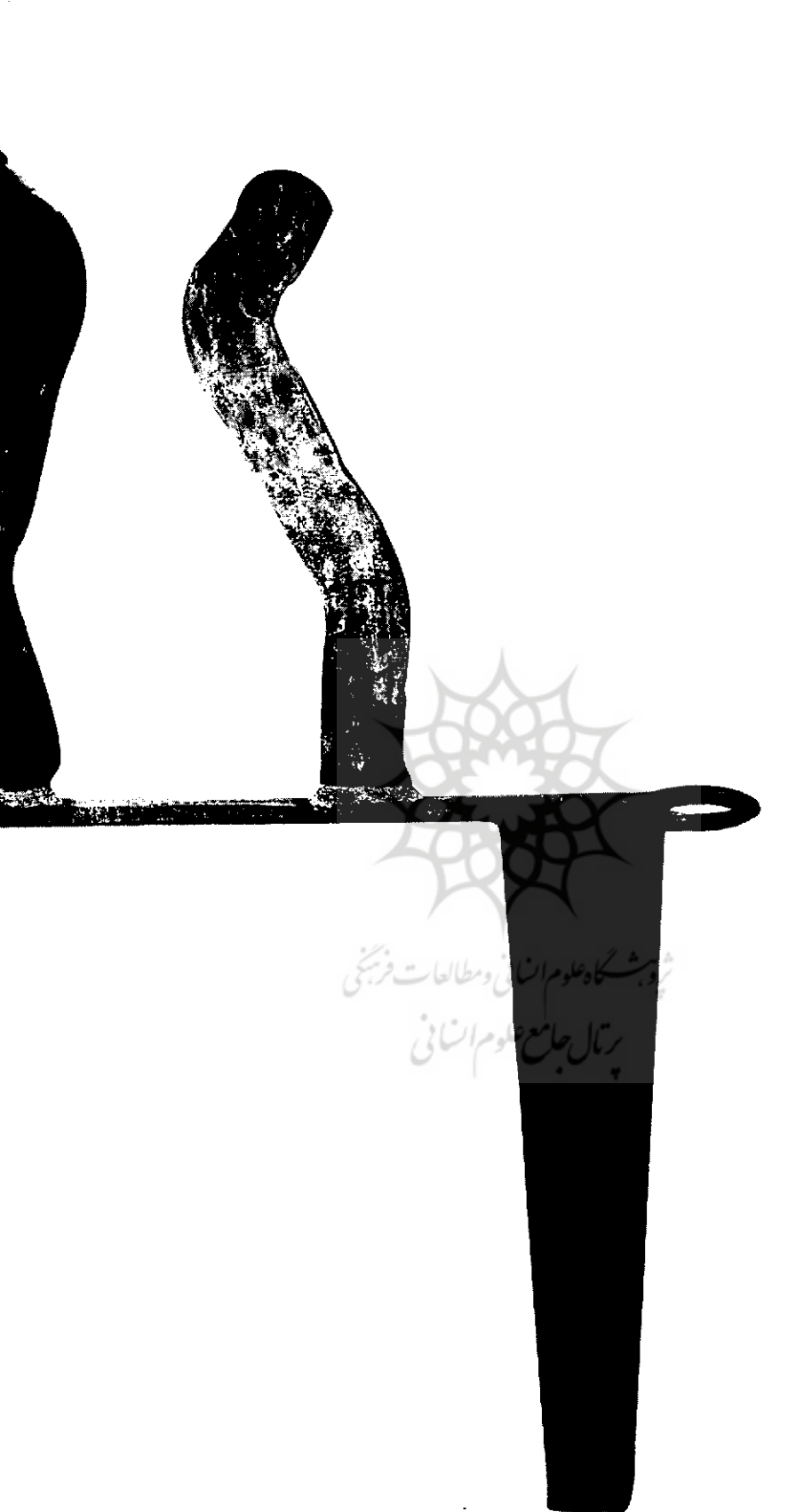
92. puritans

فرقه‌ای مذهبی در انگلستان که خواستار برچیدن تشریفات کلیسایی بوده‌اند.

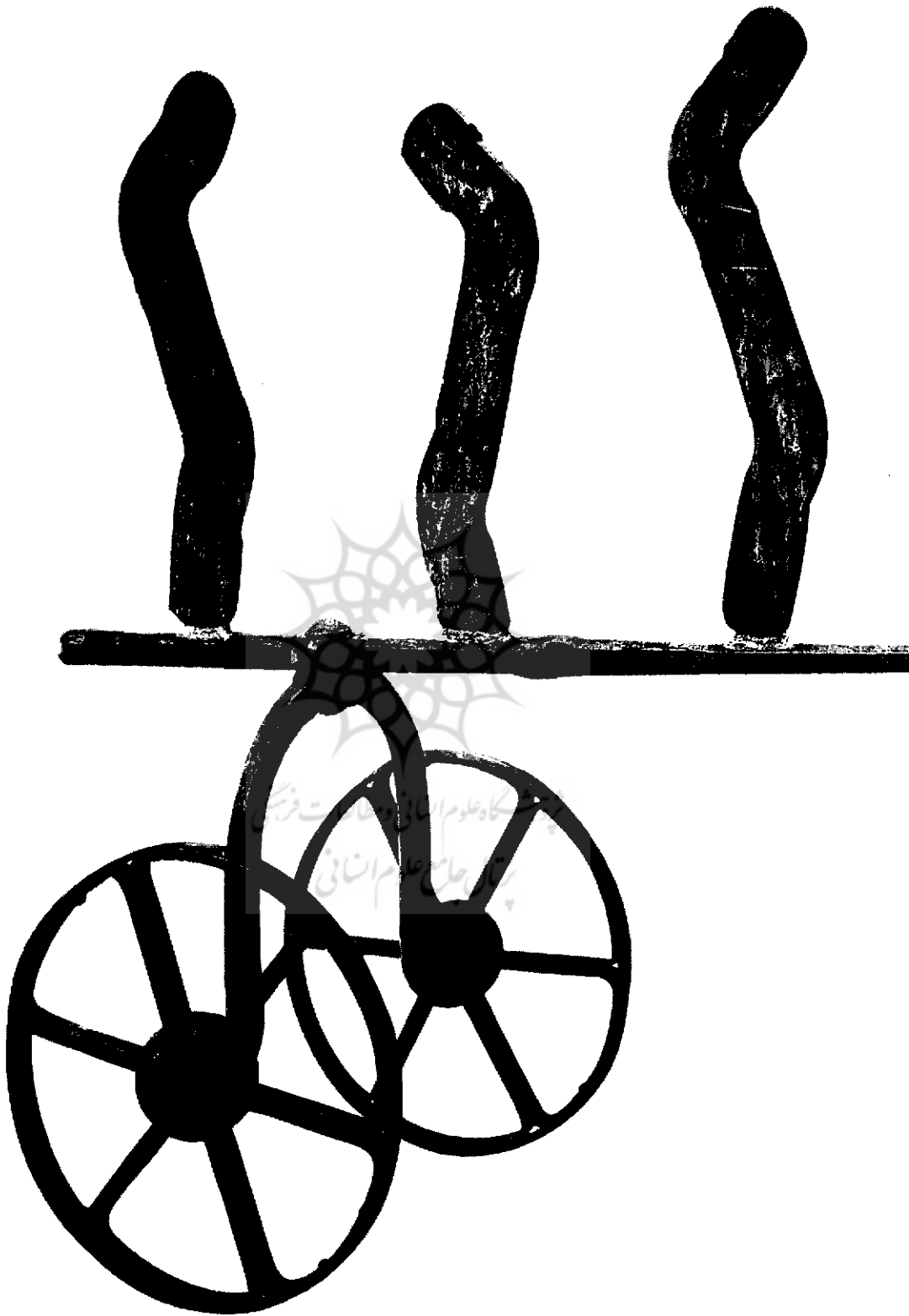
93. robespierre
94. Djlis
95. The New Class
96. The Unperfect Society
97. psychoanalysis
98. existentialism

۹۹. در انگلیسی، معادل اکسیر philosophers ston (سنگ فلاسفه) است. پوپر با این اصطلاح، در پی آنست که نادرستی و زیانباری این فلسفه‌ها (هگل، مارکس، روانکاوی، وجودگرایی و...) را نیز تداعی کند.

100. rationality
101. anti- rationalism
102. Anarchism
103. bureaucracy
104. third world
105. objective world
106. theory of evolution
107. theory of human language
108. mind
109. body
110. The Library of Living Philosophers



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



Five Points to be Noticed in technological Developments

Neil Postman

Translated by Hossein Azarkar

The article deals with five characteristics of technology, which are as follows:

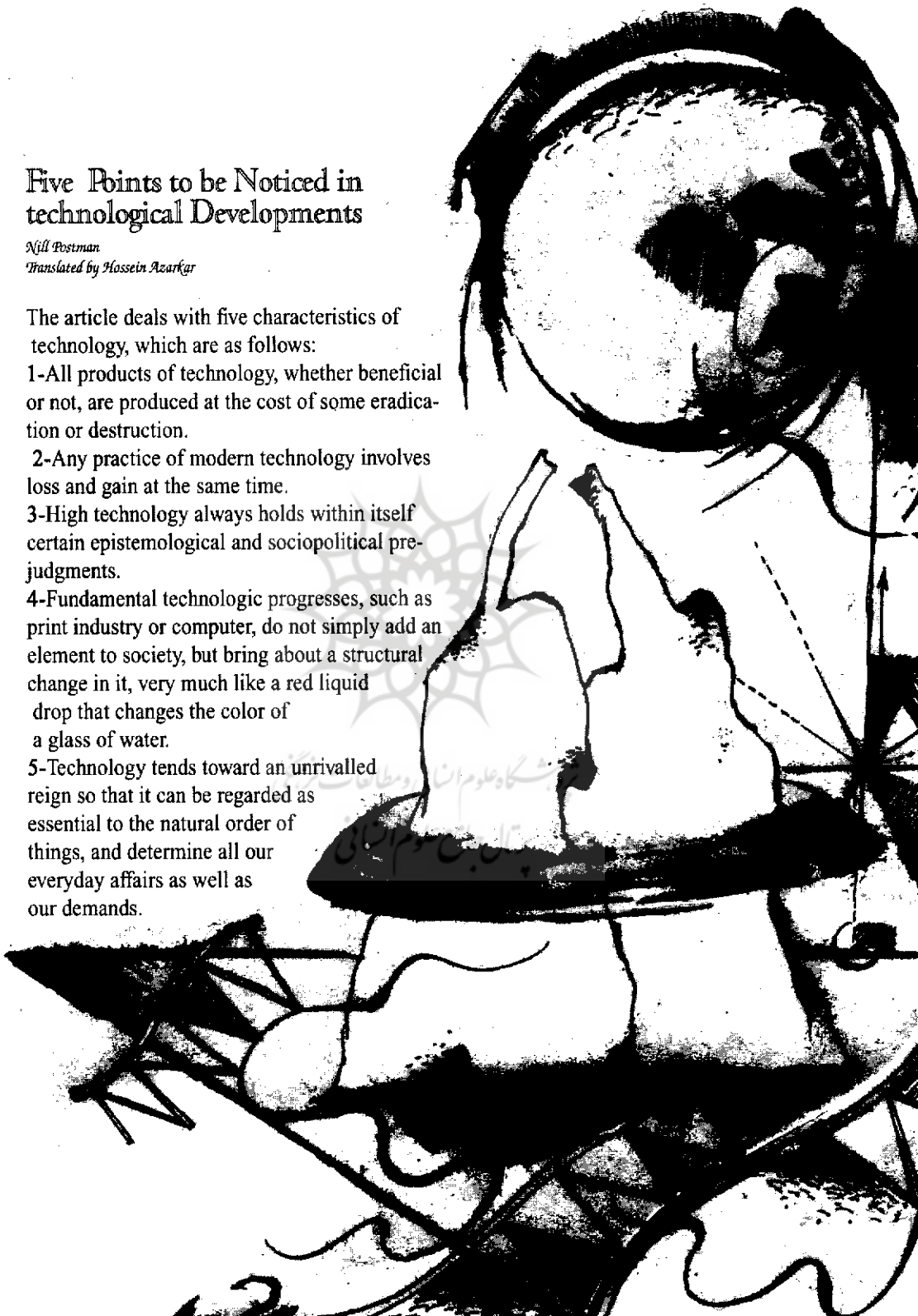
1-All products of technology, whether beneficial or not, are produced at the cost of some eradication or destruction.

2-Any practice of modern technology involves loss and gain at the same time.

3-High technology always holds within itself certain epistemological and sociopolitical pre-judgments.

4-Fundamental technologic progresses, such as print industry or computer, do not simply add an element to society, but bring about a structural change in it, very much like a red liquid drop that changes the color of a glass of water.

5-Technology tends toward an unrivalled reign so that it can be regarded as essential to the natural order of things, and determine all our everyday affairs as well as our demands.





Yaeger on the Development of Aristotle's Thought

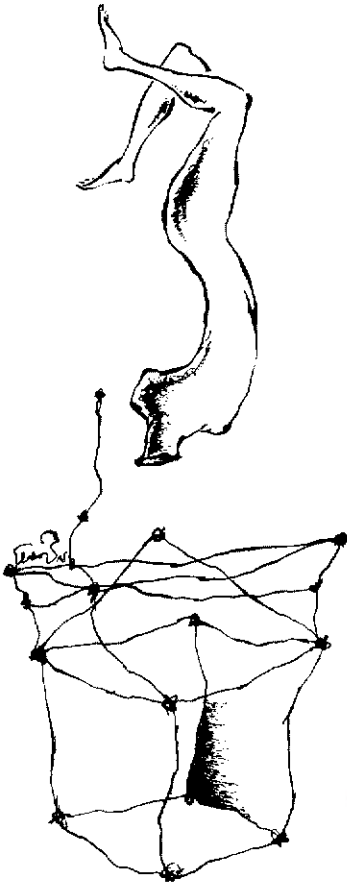
Amir Maziar

Today, there are two approaches applied in the interpretation of Aristotle's works: static and developmental. The Monistic approach was dominant all through the history of research in Aristotelian thought up to the 20th century when the developmental attitude was introduced by the works of Werner Jaeger, the great German philosopher who came up with the idea that Aristotle's views of the same subjects had undergone a considerable development that can be noticed in his works; hence the contradictions which appear in them and cannot be justified without taking his development into consideration. The article present deals with the development of Aristotle's thought according to Jaeger.

Coherence Theory and Empirical Knowledge

Sayeh Meisami

The article is concerned with knowledge and justification from the coherentist point of view, discussing the rise and development of this approach mainly against a purely epistemological background. Among the mentioned exponential figures adopting coherentism as their chosen theory of justification, Bonjour's views are being emphasized since, being aware of the determining role of empirical knowledge, he seems to have given his coherentism a firm basis. The article also points out the impossibility of a coherentist theory of knowledge in a system founded on principles like those of Islamic philosophy.



Divine Attitude toward God, and its Critics

Harry Wolfson
Translated by Shahab-al-Din Abbasi

Whether or not we call Philo a theologian or a philosopher, he was certainly the first thinker who tried to make a coherent system of "Revelation-based thought" out of the stories, the laws and the morals in the Holy Scriptures.

His religious philosophy came to be criticized and subsequently rejected in the 17th, 18th, and 19th centuries.

The article present deals with Philo's idea of God, as well as the views of his critics such as Spinoza, Hume, and Mill.

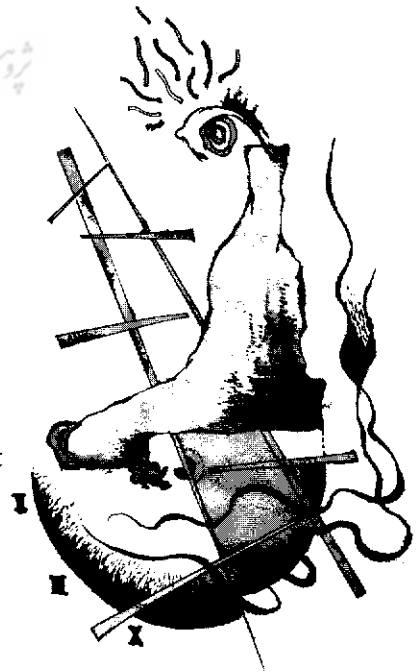
The Laws of Nature

Amir Divani

In order to acquire knowledge of nature, modern scientists usually appeal to a concept known as "the laws of nature". Now, what is meant by it? The four following theories are concerned with answering this question:

- 1-The Naive Regularity Theory
- 2-The Universal Theory
- 3-The Eliminative Theory
- 4-The Essentialist Theory

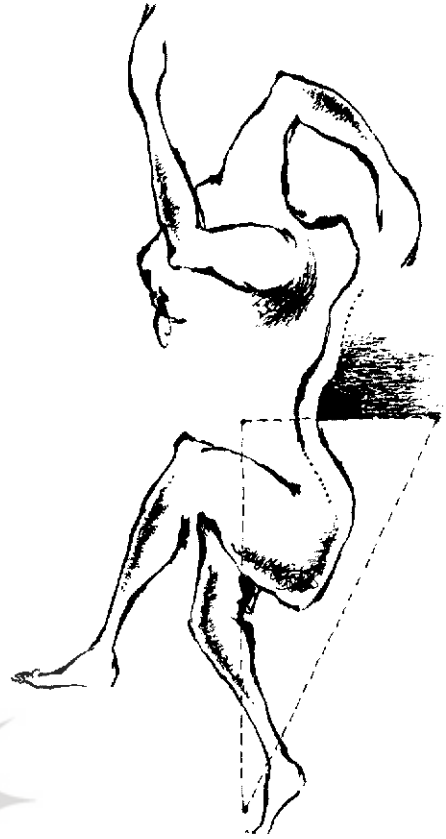
After explaining each of the four theories, the article present focuses on the fourth as the most complete and the most coherent view of the essence of natural laws and their ontological basis.



A Discussion over 'the Relation of Religion to Philosophy'

*Participants: Gholam Reza Aavani,
Gholam Hossein Ebrahimi Dinani,
Nadjaf Ali Habibi,
Mohammad Reza Asadi*

After elucidating the notions of philosophy, Islamic philosophy, and religion, the participants proceed to discuss the relation of Islamic philosophy to Islam as such, and are particularly concerned with the conflicts between the two, pointing out four available solutions as offered by Moslem thinkers to date.



Motahari and Epistemology

Abdollah Nasri

Morteza Motahari, a contemporary Iranian Moslem philosopher, has a wide variety of philosophical and theological writings. The article present deals with Motahari's theory of knowledge, showing that he carries out a comparative criticism of "knowledge in Islamic philosophy" and the related subjects as treated by western philosophers such as Plato, Aristotle, Berkeley, Kant, and Hegel. The article is mainly concerned with the definition of knowledge as contrasted with the criterion of knowledge, the possibility of knowledge and the means of acquiring it, knowledge of the mind, different stages and levels of knowledge, and the touchstone of truth in judgments.



SOROUSHE ANDLSHE

A Discussion over the Relation of Religion to Philosophy

Participants: Gholam Reza Aarvani,
Gholam Hossein Ebrahimi Dinani,
Nadjaf Gholi Habibi,
Mohammad Reza Asad.....

21

Motahari and Epistemology

Abdollah Nasri.....

62

Divine Attitude toward God, and its Critics

Harry Wolfson
Translated by Shahab-al-Din Abbasi.....

104

The Laws of Nature

Amir Divani.....

130

Yaeqer on the Development of Aristotles Thought

Amir Maziar.....

152

Coherence Theory and Empirical Knowledge

Sayesh Meisami.....

176

Five Points to be Noticed in technological Developments

Nill Postman
Translated by Hassan Azarkar.....

230



شروش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Concessionaire:
Soroush Press

Director:
Mohammad Hosseini

Editor-in-Chief:
Mohammad-Reza Asadi

Illustrator:
Mohammad Fadaei

Managing Director:
Zahra Asadi

Translator:
Saye Meysami

Tel: 009821-8302530

P.O. Box: 15875-1163

E-mail: andishe@soroushpress.com

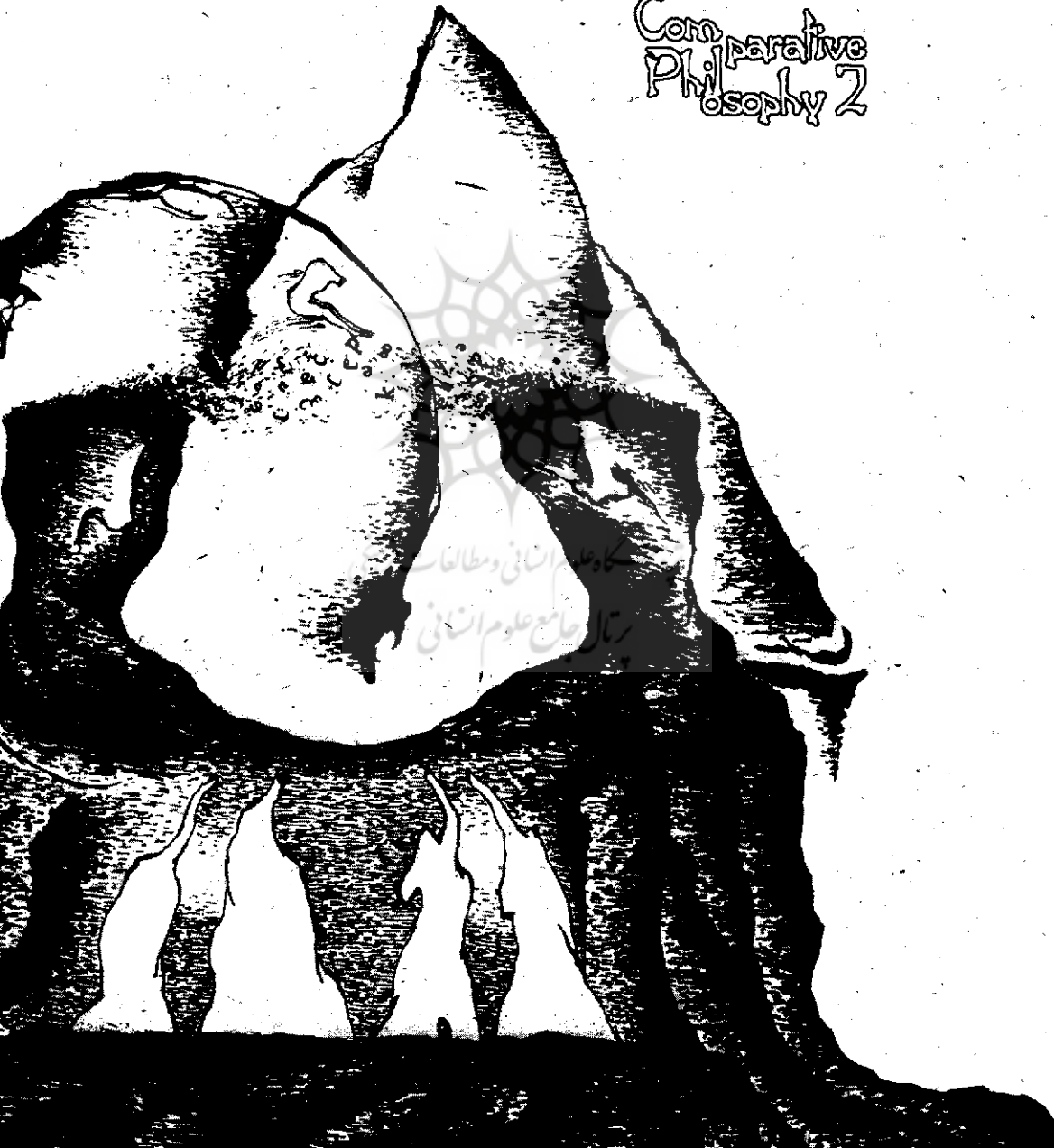
<http://www.soroushpress.com/andishe>

ANDISHE

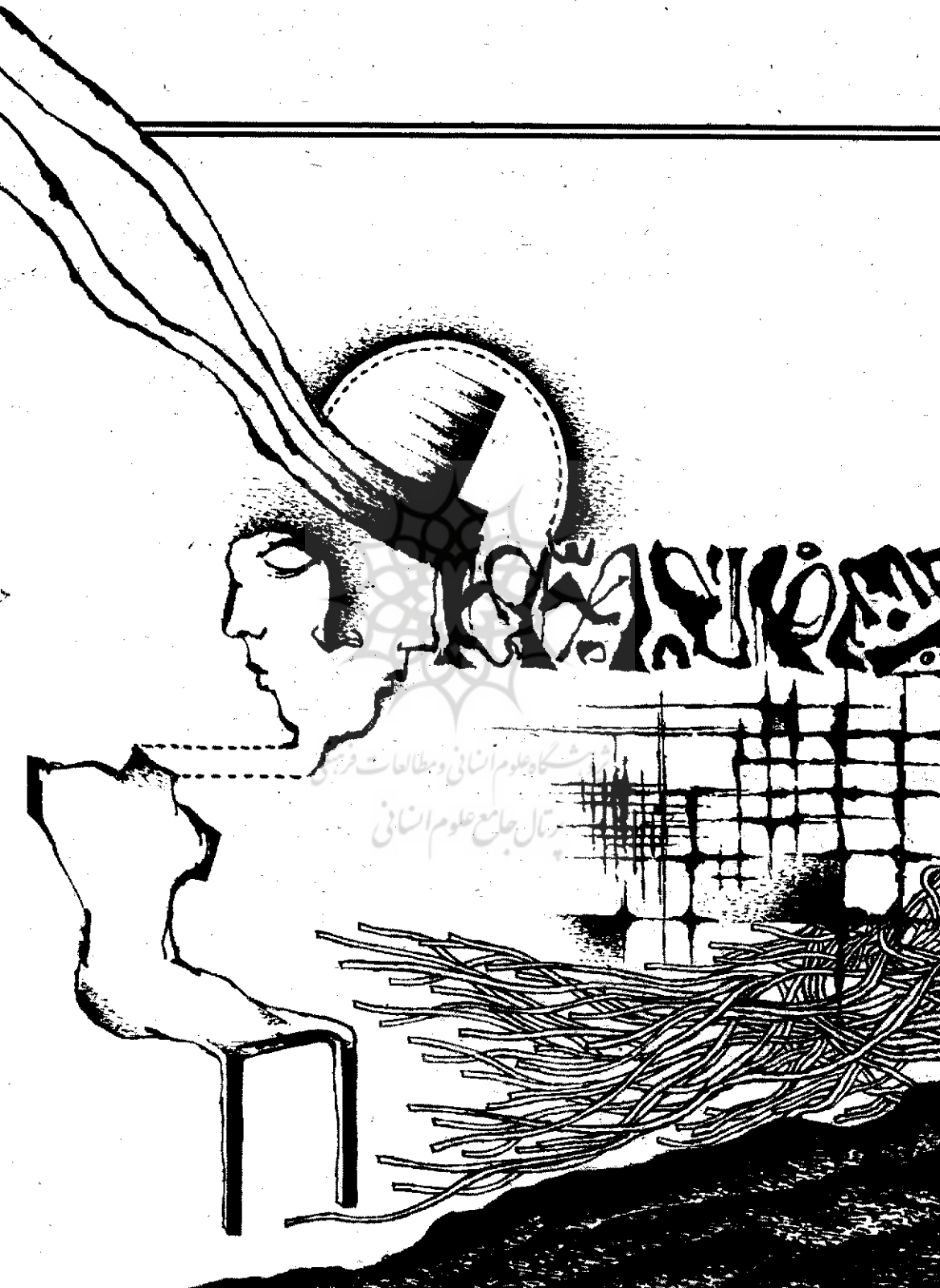
A Quarterly Review of
Religious Thought and Humanities

Vol. 2
No. 6 • Summer 2003

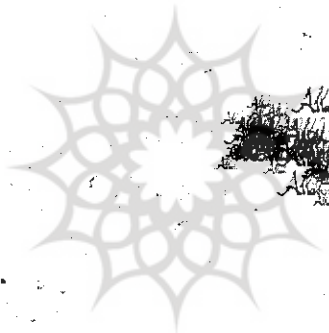
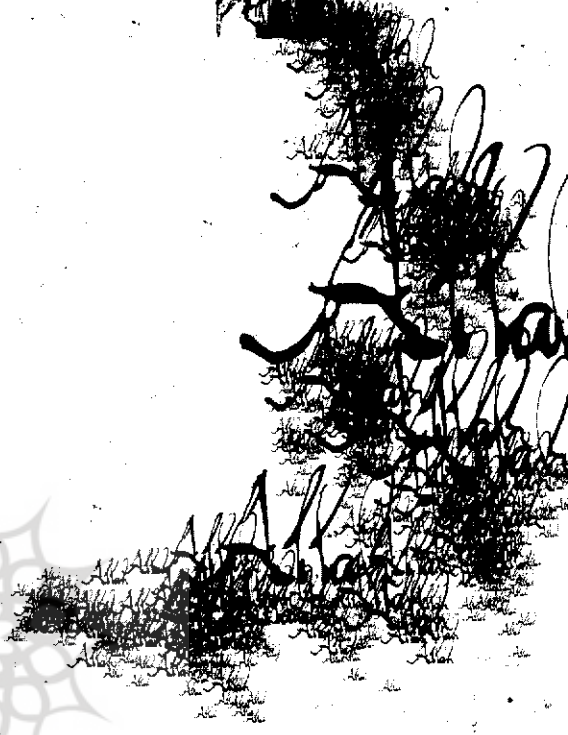
Com
Pariative
Philosophy 2



مجله اندیشه
فلسفه تطبیقی و مطالعات
مطالعات علوم انسانی



شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی